



An Investigation and Analysis of the Course of Human beings' Perfection in Mowlavi's Works

Marzieh Kazemi 

Ph.D.Student in Persian Language and Literature, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Sayed Ali Asghar
Mirbagheri Fard 

Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Tahereh Khoshhal
Dastjerdi 

Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Abstract

According to Mowlavi, the Highest and Most Perfect Human Beings are the Prophets and Saints for Whom we have Chosen the Title of "Perfect Human Beings" in this Article. Perfected Human Being, Through his/her Honor and Perfection of Existence, has Authority over other Human Beings and even over other Creatures. Of Course, Perfect Human Beings are not all in the Same Rank and Degree, and Some are Virtuous over others Rumi and the Mystics before him Believed in the Difference between the Status and Rank of Perfect Human Beings and Therefore Addressed the Following two Main Issues in Their Works: First, Among Perfect Human Beings, The Status of Prophets Takes Precedence over the Status of Saints, or Vice Versa. Second, The Issue of The Classes of the Elders, Which is a Collection of the Mystics of the First Traditions' Views Focused on the two Main Patterns: The So-Called Herami Hojviri Pattern and Hakim Tirmidhi Pattern, can be Researched. in this Article, in this Article, First, the Course of Perfect Human Beings In The Form Of These Two Basic Issues Will Be Analyzed and Studied in the Opinions and Views of the Mystics of the First Tradition, and then Rumi's Specific Views in this Field Will be Explained.

Keywords: Mowlavi, Perfected Human Being, Prophets, Saints.

-The present paper is adapted from a Ph. D thesis on Persian Language and Literature, University of Isfahan.

* Corresponding Author: a.mirbagherifard@gmail.com

How to Cite: Kazemi, M., Mirbagheri Fard, S. A. A., Khoshhal Dastjerdi, T. (2021). An Investigation and Analysis of the Course of Human Beings' Perfection in Mowlavi's Works. Literary Text Research, 25(90), 7-30. doi: 10.22054/ltr.2020.42756.2702.



بررسی و تحلیل سیر مراتب انسان‌های کمال یافته در آثار مولانا

مرضیه کاظمی 

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

سید علی اصغر میرباقری فرد  *

استاد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

طاهره خوشحال دستجردی 

استاد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

چکیده

بنابر دیدگاه مولانا برترین و کامل‌ترین انسان‌ها، انبیاء و اولیای الهی هستند که ما در این مقاله عنوان «انسان‌های کمال یافته» را برای ایشان برگزیده‌ایم. انسان کمال یافته، به واسطه شرافت و کمال وجودی‌اش، بر سایر انسان‌ها و حتی بر دیگر مخلوقات، ولایت و تصرف دارد. البته انسان‌های کمال یافته نیز همه در یک رتبه و درجه نیستند و برخی بر برخی دیگر فضیلت دارند. مولانا و عرفای پیش از او قائل به تفاوت و تفاضل مقام و مرتبه انسان‌های کمال یافته بوده‌اند و از این رو به طرح دو مبحث اساسی ذیل این موضوع، در آثار خویش پرداخته‌اند؛ اول این که در میان انسان‌های کمال یافته مقام انبیاء بر مقام اولیاء مقدم است یا بالعکس؛ و دوم، مبحث طبقات و مراتب اولیاء که مجموعه دیدگاه‌های عرفای سنت اول، در این موضوع بر محور دو الگوی اصلی، موسوم به الگوی هرمی هجویری و الگوی حکیم ترمذی قابل تحقیق و پژوهش است. در این مقاله، ابتدا سیر مراتب انسان‌های کمال یافته در قالب این دو مبحث اساسی، در آراء و دیدگاه‌های عرفای سنت اول تحلیل و بررسی خواهد شد و سپس دیدگاه‌های خاص مولانا در این حوزه تبیین می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: مولوی، انسان کمال یافته، انبیاء، اولیاء.

مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان است.

* نویسنده مسئول: a.mirbagherifard@gmail.com

مقدمه

شناخت انسان به عنوان یکی از ارکان معرفت‌شناسی، از جمله مهم‌ترین موضوعاتی است که توجه عرفای ادوار مختلف تاریخ عرفان و تصوّف اسلامی را به خود معطوف کرده است. مشرب‌ها و سلسله‌های عرفانی، هریک فراخور نظام معرفتی خویش به انسان و جایگاه او در نظام هستی و نحوه ارتباط او با خداوند توجه کرده‌اند. عرفای پیش از قرن هفتم هجری که ما از آن‌ها با عنوان عرفای سنت اول عرفانی یاد می‌کنیم، بر طبق حدیث نبوی «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، انسان‌شناسی را مقدمه خداشناسی قلمداد کرده و دست یافتن به مراتب کمال را در گرو شناخت انسان و خداوند و نحوه ارتباط این دو با یکدیگر می‌دانند. (ر.ک. میرباقری فرد، ۱۳۹۱)

یکی از مهم‌ترین مباحث در حوزه انسان‌شناسی، شناخت طبقات و مراتب انسان‌هاست. مولوی انسان‌ها را به سه گروه انبیاء و اولیاء، مؤمنین، و آنان که حکم حیوان گرفته‌اند تقسیم می‌کند. برترین انسان‌ها، انبیاء و اولیاء هستند که عقل کاملند و مانند فرشتگان، وجودشان یکسره نور محض است. قرآن کریم این گروه از انسان‌ها را این گونه توصیف می‌کند: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ *» (یونس/۶۲-۶۴) پست‌ترین انسان‌ها کسانی هستند که در اثر پیروی از شهوات، انسانیت آنان ساقط شده و حکم حیوان گرفته‌اند. «أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف/۱۷۹) مؤمنین دسته سوم از انسان‌ها هستند که مابین عقل و شهوت متردند. گاه متابعت عقل کرده و به انبیاء و اولیاء شباهت پیدا می‌کنند و گاه بر اثر غلبه شهوت از صراط مستقیم منحرف گشته و دنباله‌رو شیاطین می‌شوند. مولوی در فیه ما فیه می‌گوید: «اکنون بعضی از آدمیان متابعت عقل چندان کردند که کلی ملک شدند و نور محض گشتند. ایشان انبیاء و اولیاء‌اند، از خوف و رجا رهیده‌اند که «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (یونس/۶۲) و بعضی را شهوت بر عقلشان غالب گشت تا به کلی حکم حیوان گرفتند؛ و بعضی در تنازع مانده‌اند و آن‌ها آن طایفه‌اند که ایشان را در اندرون دردی و رنجی و تحسّر و فغانی پدید می‌آید و به زندگانی خویش راضی نیستند، این‌ها مؤمنان‌اند. اولیاء منتظر ایشان‌اند که مؤمنان را در منزل خود رسانند و چون خود کنند و شیاطین نیز منتظرند که او را به اسفل السافلین سوی خود کشند.» (مولوی، ۱۳۹۳)

بنابراین مولانا کامل‌ترین و برترین انسان‌ها را انبیاء و اولیای الهی به شمار می‌آورد. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا انسان‌های کمال‌یافته نیز همگی در یک رتبه و درجه هستند؟ یا برخی صاحب تفضّل مقام و مرتبه بر دیگران هستند؟ توجه عرفا به تفاضل مقام و مرتبه انبیاء و اولیا، باعث طرح دو مبحث اساسی ذیل موضوع ولایت در آثار تعلیمی صوفیه گردیده است؛ ۱- نسبت میان مقام انبیاء و مقام اولیاء ۲- مراتب یا طبقات اولیا. این مقاله، به بررسی و تحلیل سیر مراتب انسان‌های کمال‌یافته در قالب این دو مبحث، در آثار منظوم و منثور مولانا جلال‌الدین محمد بلخی می‌پردازد.

پیشینه پژوهش

در حوزه انسان‌شناسی عرفانی، اگرچه موضوع ولایت و ولی محور برخی از آثار پژوهشی در سال‌های اخیر بوده است، اما به‌صورت مستقل، پژوهشی درباره مراتب و طبقات انسان‌های کمال‌یافته در متون عرفانی و به‌خصوص در اندیشه و آثار مولانا به‌عنوان عارف بزرگ سنت اول عرفانی انجام نشده است. این مقاله به دو دلیل متفاوت از دیگر آثار پژوهشی مرتبط با این حوزه، صرفاً به جایگاه اولیاء و مبحث ولایت اکتفا نشده است بلکه با توجه به دیدگاه مولانا که انسان‌های کمال‌یافته را اعم از انبیاء و اولیاء قلمداد می‌کند، این مقاله به مقام انبیاء و به‌خصوص مقام پیامبر (صلی‌الله‌علیه و آله) در میان سایر انسان‌های کمال‌یافته نیز توجه می‌کند؛ و دوم این که مقاله حاضر، با ارائه مهم‌ترین دیدگاه‌های عرفای سنت اول و سپس تبیین و مقایسه آراء مولانا با عرفای پیش از او، از یک‌سو زمینه شناخت وجوه اشتراک و افتراق دیدگاه‌های مولانا با دیگر عرفای سنت اول را ایجاد کرده است و از سویی دیگر مجال آشنایی با ایده‌ها و نظرات خاص مولانا درباره سیر مراتب انسان‌های کمال‌یافته را فراهم می‌کند. در اینجا به برخی از مقالات مرتبط با این حوزه اشاره می‌کنیم:

۱- جلوه ولایت در آثار شاعران پارسی‌گو تا قرن هفتم؛ سیدرضا حسینی‌بافقی، مشکات، پاییز و زمستان ۱۳۷۶، شماره ۵۷ و ۵۶. این مقاله موضوع ولایت را بر اساس واقعه غدیر خم و تمایلات شیعی شعرای فارسی‌زبان از نخستین ادوار تاریخ شعر فارسی تا قرن هفتم هجری بررسی می‌کند.

۲- ولی و ولایت در عرفان؛ فاطمه معین‌الدینی، نثرپژوهی ادب فارسی، بهار ۱۳۸۵، شماره ۱۹. این مقاله به بررسی مفهوم ولی و ولایت در تصوف اسلامی و تأثیر آن از فرهنگ شیعه می‌پردازد.

۳- ولی و ولایت در مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی؛ محمد مهدی‌پور، دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، بهار و تابستان ۱۳۸۵، شماره ۲۰۱. این مقاله ابتدا به بررسی موضوع ولی و ولایت در فرهنگ‌های لغت، قرآن و تفسیر و روایات و متون عرفانی می‌پردازد و سپس مبحث ولی و ولایت را در مثنوی تحلیل و بررسی می‌کند.

روش‌شناسی پژوهش

روش تدوین مقاله حاضر، تفسیری-تحلیلی و جمع‌آوری اطلاعات موردنیاز این پژوهش به‌صورت کتابخانه‌ای است که با مراجعه به آثار منظوم و منثور مولانا و همچنین آثار برجسته‌ترین عرفای پیش از مولانا به‌دست آمده است. تحلیل داده‌های مقاله نیز در دو محور اصلی صورت پذیرفته است؛ بدین گونه که در هریک از موضوع‌های مقاله، ابتدا دیدگاه‌های مطرح‌شده در آثار عرفای پیش از مولانا تحلیل و بررسی می‌گردد و سپس به تبیین آراء مولانا و مقایسه آن با دیدگاه‌های عرفای پیش از او توجه می‌شود و سرانجام دیدگاه‌های خاص مولانا و وجه تمایز آن با نظرات دیگر عرفا بیان می‌شود.

جایگاه انسان‌های کمال‌یافته در آثار مولانا

همان گونه که در مقدمه مقاله گفته شد، مولوی برای انسان‌ها طبقات و مراتبی را در نظر می‌گیرد که برترین و شریف‌ترین مرتبه، به انبیاء و اولیای الهی اختصاص دارد. انسان‌های کمال‌یافته نیز هریک به میزان کمال وجودی‌شان، صاحب فضیلت مقام و مرتبه نسبت به دیگران هستند. مولوی به‌منظور اثبات این مطلب، از یک قیاس منطقی بهره می‌جوید. وی ابتدا این مقدمه را مطرح می‌کند که انسان و خاک از یک جنس‌اند بااین وجود، خداوند در وجود انسان امتیازی قرار داده است که می‌تواند در همجنس خود یعنی خاک، دخل و تصرف کرده و آن را به خانه و سرا یا اشیاء مختلف تبدیل گرداند. مولانا سپس به سیاق اهل استدلال از این مقدمه، نتیجه لازم را به دست می‌آورد؛ همچنان که انسان بر خاک که از جنس اوست، برتری داشته و قدرت تصرف در آن را دارد، عجیب نیست اگر عده‌ای از انسان‌ها بر دیگر انسان‌ها فضیلت داشته و قدرت تصرف در نفوس و مقام ولایت به آنان

اعطا شده باشد: «نه ما همه جنس خاک بودیم؟ حقّ تعالی در ما قوتی نهاد که ما از جنس خود بدان قوت ممتاز شدیم و متصرف آن گشتیم و آن متصرف ما شد تا در وی تصرف می‌کنیم به هر نوعی که می‌خواهیم. گاه بالاش می‌بریم، گاه زیرش می‌نهیم، گاه سرایش می‌سازیم، گاه کاسه و کوزه‌اش می‌کنیم، گاه درازش می‌کنیم و گاه کوتاهش می‌کنیم. اگر ما اول‌مان خاک بودیم و جنس او بودیم، حقّ تعالی ما را بدان قوت ممتاز کرد. همچنین از میان ما که یک جنسیم چه عجب است که اگر حقّ تعالی بعضی را ممتاز کند که ما نسبت به وی چون جماد باشیم و او در ما تصرف کند و ما از وی خبر باشیم و او از ما باخبر؟» (مولوی، ۱۳۹۳)

در ادامه مقاله، به بررسی و تحلیل سیر مراتب انسان‌های کمال‌یافته بر محور دو مبحث اساسی: نسبت میان مقام انبیاء و مقام اولیاء و طبقات و مراتب اولیاء خواهیم پرداخت و سپس چگونگی دست یافتن به این مراتب از دیدگاه مولوی تبیین می‌گردد.

۱. نسبت میان مقام انبیاء و مقام اولیا

درباره سیر مراتب انسان‌های کمال‌یافته، پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا مقام انبیاء برتر است یا مقام اولیا؟ اکثر متصوفه قائل به فضیلت مقام انبیاء بر مقام اولیاء هستند؛ بزرگانی چون ابوبکر کلابادی، هجویری و عزالدین محمود کاشانی از جمله صوفیانی هستند که به این باور کلامی اعتقاد راسخ داشته‌اند. کلابادی معتقد است مقام و مرتبه هیچ‌یک از انسان‌های کمال‌یافته، حتی اگر قدر و منزلتشان عظیم و بلندمرتبه باشد، با مقام انبیاء برابری نمی‌کند: «وَأَجْمَعُوا جَمِيعاً أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ أَفْضَلُ الْبَشَرِ وَ لَيْسَ فِي الْبَشَرِ مِنْ يَوَازِي الْأَنْبِيَاءَ فِي الْفَضْلِ، لَا صَدِيقَ وَلَا وَلِيَّ وَلَا غَيْرَهُمْ وَ إِن جَلَّ قَدْرُهُ وَ عَظُمَ خَطَرُهُ.» (کلابادی، ۱۹۳۳) عزالدین محمود کاشانی نیز در مصباح الهدایه سخن کلابادی را به طور خلاصه و موجز تکرار می‌کند. (کاشانی، ۱۳۸۱)

هجویری دلیل برتری مقام انبیاء بر مقام اولیاء را در این می‌داند که همه انبیاء در عین برخوردار بودن از مقام نبوت، مقام ولایت را نیز دارا هستند اما اولیاء صرفاً مقام ولایت را دارند و از مقام نبوت بی‌بهره‌اند. هجویری بالاترین مراتب ولایت را ابتدای مراتب نبوت بیان می‌کند و بر همین اساس معتقد است نوع سلوک انبیاء متفاوت از سلوک اولیاء است؛ زیرا آنچه برای اولیاء حال محسوب می‌شود، برای انبیاء مقام است؛ و آنچه مقام اولیاء به شمار می‌رود برای انبیاء حجاب است. (هجویری، ۱۳۷۱) هجویری همچنین تأکید می‌کند

که اکثر اهل طریقت بر این باور کلامی پایبندند و در آن اختلافی ندارند؛ به استثنای دو فرقه «حشویه» و «مشبهه» که معتقد به برتری مقام ولایت بر مقام نبوت اند. (همان)

مولوی مانند پیشینیان خود به صراحت درباره نسبت میان مقام انبیاء و اولیاء اظهار نظر نمی کند؛ بنابراین نمی توان گفت که آیا مولانا همچون کلابادی و هجویری قائل به فضیلت مطلق مقام انبیاء بر مقام اولیاء بوده است یا نه؟ هرگاه مولانا در آثار خویش از انسان های کمال یافته سخن می گوید، غالباً انبیاء و اولیاء را در کنار یکدیگر به عنوان مصداق حقیقی این گروه از انسان ها مطرح می کند. فقط در یک مورد، در ابیاتی از دفتر دوم مثنوی، تقدم مقام انبیاء بر مقام اولیاء مشاهده می شود که البته به نظر می رسد قصد مولانا هم بیان تقدم زمانی بوده است و هم تقدم فضل و مقام. مولانا در این ابیات، پس از اشاره به نبوت انبیاء از آدم تا خاتم، به ولایت خلفای راشدین و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سپس به ولایت اولیاء، از جنید و بایزید و شقیق بلخی و... می پردازد. مولوی از امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) با عنوان سبطین پیامبر (صلی الله علیه و آله) یاد می کند و ایشان را گوشواره عرش ربّانی می خواند. (ر.ک مولوی، ۱۳۶۴: د ۲، ب ۹۰۱-۹۲۶)

آنچه درباره نسبت میان مقام انبیاء و اولیاء در کلام مولانا به طور واضح نمود یافته است، برتری مقام و مرتبه پیامبر خاتم بر مقام همه انبیاء و اولیاست. در بینش عرفانی مولانا فضیلت ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جایگاهی خاص و ممتاز برخوردار است که قابل قیاس با مقام هیچ نبی و ولی نیست. مولانا بر اساس باور قرآنی خویش و با توجه به حدیث قدسی «لولاک لما خلقت الافلاک»، عالی ترین مرتبه ولایت را پس از خداوند، متعلق به حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) می داند.

با محمد بود عشق پاک جفت بهر عشق او را خدا لولاک گفت
منتهی در عشق چون او بود فرد پس مر او را ز انبیاء تخصیص کرد
(مولوی، ۱۳۷۱)

از نظر مولانا هدف غایی ارسال رسل، ولایت و نبوت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بوده است. اگرچه در ظاهر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آخرین فرستاده الهی است اما در حقیقت، ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) اسبق و افضل بر همه انبیاء و اولیاء است. حدیث نبوی «نحن الآخرون السابقون» تأیید کننده این مطلب است.

مضطفی زین گفت کآدم و انییا	خلف من باشند در زیر لوا
بهر این فرموده است آن ذوفنون	رمز نحن الآخرون السابقون
گر به صورت من ز آدم زاده‌ام	من به معنی جدّ جدّ افتاده‌ام
	(همان)

۲. مراتب و طبقات اولیا

۲-۱. مراتب و طبقات اولیاء در سنت اوّل عرفانی

در سنت اوّل عرفانی، دو نوع طبقه‌بندی درباره مراتب و طبقات اولیا، مطرح می‌شود؛ نوع اول، «طبقه‌بندی هرمی» است که بر اساس آن هریک از مراتب اولیاء با اعدادی از مراتب دیگر مشخص می‌گردد. معمولاً اعداد اولیاء در هر طبقه شامل: سیصد یا چهارصد، چهل، هفت، پنج یا چهار، سه و یک است. برای اولیای هر طبقه نیز نام و لقب خاصی در نظر گرفته‌اند؛ القابی چون: اولیاء یا اخیار، ابدال، ابرار یا اوتاد، نقبا، مختار، غوث یا قطب.

مبیدی، هجویری، مستملی بخاری، بقلی شیرازی و عزیزالدین نسفی از جمله عرفایی هستند که این نوع طبقه‌بندی را در آثارشان مطرح کرده‌اند. در همه این آثار بالاترین مرتبه اولیاء به یک نفر که غوث یا قطب نامیده می‌شود اختصاص دارد؛ و پایین‌ترین مرتبه شامل چهارصد یا سیصد ولی است که مثلاً مبیدی آن‌ها را اولیاء (مبیدی، ۱۳۶۱: ج ۲) و مستملی بخاری این طبقه را ابدال می‌خواند. (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ج ۱) در شرح شطحیات نیز به جای ذکر القاب اولیا، سرزمین‌هایی که هریک از طبقات اولیاء در آن ساکن هستند نام برده می‌شود. «دیگر سلام باد بر دوازده هزار ولی پوشیده، ... و بر سیصد باد، که در سواحل مغارب و مصر زاویه دارند؛ و بر هفتاد باد، که در یمن و طائف و مکه و حجاز و بصره و بطایح ساکن‌اند؛ و بر چهل گانه باد که در عراق و شام باشند. دیگر بر ده گانه باد که در مکه و مدینه و بیت المقدس باشند. دیگر بر هفت گانه باد که در همه جهان سیاح و طیارند؛ و بر سه گانه باد که یکی از پارس بود، و یکی از روم، و یکی از عرب. سلام حق بعد از ایشان و رمه ایشان به ایشان باد که غوث گویند او را، و قطب خوانند او را.» (بقلی شیرازی، ۱۳۷۴)

«از قدیمی‌ترین منابع عرفانی که مراتب اولیاء را با نظم و انسجام بیان می‌کند و تعدادشان را در هر مرتبه تعیین می‌کند، کشف‌المحجوب است.» (دهبازی و میرباقری‌فرد، ۱۳۹۳) هجویری اولیاء را به دو دسته کلی تقسیم می‌کند؛ دسته اول «مکتومان» هستند که هجویری عدد آن‌ها را بالغ بر چهار هزار نفر بیان می‌کند. این عده از اولیاء یکدیگر را

نمی‌شناسند و حتی ممکن است از ولایت خود نیز باخبر نباشند. دسته دوم که هجویری آنان را «سرهنگان درگاه حق» می‌خواند، اهل حلّ و عقدند یعنی امور عالم بر طبق اراده ایشان انجام می‌پذیرد. این دسته از اولیاء یکدیگر را می‌شناسند و در انجام امور به اذن یکدیگر نیاز دارند. هجویری الگوی هرمی را برای مراتب این عده از اولیاء در نظر می‌گیرد. در رأس هرم، ولیّ کامل قرار دارد که از آن با عنوان «قطب یا غوث» یاد می‌شود. نقیبان که شمار آنان سه نفر است در مرتبه بعد قرار می‌گیرند. مراتب بعدی این هرم به ترتیب شامل: اوتاد (چهار نفر)، ابرار (هفت نفر)، ابدال (چهل نفر) و اخیار (سیصد نفر) است. (هجویری، ۱۳۷۱)

عزیز بن محمد نسفی در فصل چهارم از کتاب انسان کامل دیدگاه خود را درباره طبقات اولیاء مطرح می‌کند؛ وی طبقات اولیاء را مشتمل بر شش مرتبه بیان می‌کند که پایین‌ترین طبقه را «سیصدتنان» و بالاترین مرتبه را «قطب» می‌نامد. آنچه نسفی در بیان طبقات اولیاء بر آن تأکید می‌ورزد، ضرورت حضور اولیای الهی در هر عصری است به این معنا که اگر ولی از اولیاء خدا از عالم رحلت کند، ولی‌ای دیگر از طبقه پایین‌تر جانشین او خواهد شد. «بدان که اولیای خدا در عالم سیصد و پنجاه‌وشش کس‌اند و این سیصد و پنجاه‌وشش کس همیشه در عالم بوده‌اند، چون از ایشان یکی از عالم می‌رود، یکی دیگر به جای وی می‌نشانند تا از این سیصد و پنجاه‌وشش کس کم نشود... و این سیصد و پنجاه‌وشش کس طبقات دارند، شش طبقه‌اند: سیصدتنان، چهل‌تنان، هفت‌تنان، پنج‌تنان، سه‌تنان و یکی. این یکی قطب است و عالم به برکت وجود مبارک او برقرار است. چون وی ازین عالم برود، و دیگری نباشد که به جای وی نشیند، عالم برافتد.» (نسفی، ۱۳۸۶) (همچنین ر.ک کشف الحقایق، ص ۸۰؛ بیان التنزیل)

لازم است به این نکته نیز اشاره کنیم که در آثار پیروان مکتب عرفانی ابن عربی، اصطلاحی معروف و رایج با عنوان «انسان کامل»، درباره سیر مراتب انسان‌های کمال‌یافته مطرح می‌شود. ابن عربی، نخستین کسی است که این اصطلاح را وضع کرده و آن را در آثار خود به کار برده است. (ر.ک فصوص الحکم؛ فتوحات، ج ۱)^۱ اگرچه مفهوم انسان کامل یا ولیّ کامل، جزئی از مبانی نظریه ولایت مولوی نیز هست و می‌توان آن را به طور

۱- برای مطالعه جایگاه انسان کامل در مکتب عرفانی ابن عربی رجوع شود به شرح مقدمه قیصری، ص ۲۱۹؛ شرح ابوالعلاء عقیفی، ص ۴۳؛ اصطلاحات الصوفیه، عبدالرزاق کاشانی، ص ۷۹؛ عوالم خیال، ویلیام چیتیک، ص ۳۷؛ ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، محسن جهانگیری، ص ۳۲۷-۳۲۹.

مشخص در اصطلاح «عقل کل» به معنای وجود مقدس پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یا اصطلاح «قطب» در آثار مولانا مشاهده نمود (ر.ک مثنوی، د ۲، ب ۸۱۲-۸۱۹ / د ۲، ب ۹۷۰-۹۷۵ / د ۵، ب ۲۳۳۹-۲۳۴۳ / د ۵، ب ۸۷۴-۸۸۰ و...)، اما اصطلاح «انسان کامل» همراه با ویژگی‌های خاص نظام عرفانی ابن عربی، هیچ‌گاه در آثار مولانا مطرح نشده است.

نوع دوم طبقه‌بندی که کسانی چون: حکیم ترمذی، ابوبکر کلابادی، ابوالقاسم قشیری و عزالدین محمود کاشانی بدان پرداخته‌اند، طبقه‌بندی اولیاء بر اساس «ویژگی و نحوه سلوک اولیاء» است. در این نوع طبقه‌بندی اولیای الهی به دو مرتبه اصلی تقسیم می‌شوند؛ مرتبه اول، برگزیدگان حق‌اند که همواره عنایات و جذبه‌های خاص الهی مشمول حال ایشان می‌شود. حکیم ترمذی این دسته از اولیاء را «اولیاء الله و مجتبیان» می‌نامد. ابوبکر کلابادی این مرتبه را «ولایت خاصه» می‌خواند و عزالدین محمود کاشانی عنوان «مجدوبان سالک» را برای این گروه از اولیاء برمی‌گزیند. مرتبه دوم، متعلق به آن گروه از انسان‌ها است که از طریق توبه و مجاهده به مراتبی از ولایت دست می‌یابند. «اولیاء حق الله و مهتدیان»، «ولایت عامه» و «سالکان مجذوب»، لقب این طبقه از اولیاء است که در کتاب‌های ختم الاولیاء، التعرف و مصباح الهدایه از آن‌ها یاد شده است.

حکیم محمدبن علی ترمذی از عرفای قرن سوم هجری است که هجویری فرقه حکیمیان را بدو منتسب کرده و قاعده سخن و طریقت او را بر ولایت قلمداد می‌کند. (هجویری، ۱۳۷۱) حکیم ترمذی در کتاب ختم الاولیاء، درباره مراتب و طبقات اولیاء دو تقسیم‌بندی مطرح می‌کند که اگرچه عناوین اولیاء در این دو تقسیم‌بندی متفاوت است، اما تعریفی که درباره هر طبقه ارائه می‌شود تقریباً مشابه یکدیگر است. ترمذی ابتدا اولیاء را به دو گروه اولیاء حق الله و اولیاء الله تقسیم می‌کند؛ اولیاء حق الله، کسانی هستند که از مستی غفلت و بی‌خبری به هوش آمده‌اند و به‌منظور رسیدن به مطلوب، سیر و سلوک خویش را آغاز می‌کنند. این گروه از انسان‌ها پس از عبور از منزل یقظه و انتباه، از طریق مجاهده و تزکیه نفس به مقامات و درجات معنوی دست می‌یابند. از نظر ترمذی سالک بایستی حراست از جوارح هفتگانه و تمرکز و مراقبه نسبت به این امر را تا رسیدن به مرتبه استقامت ادامه دهد. حکیم ترمذی اولیای حق الله را مصداق آیه «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت/۶۹) به شمار می‌آورد: «الأولیاء عندنا علی صنفین: صنف أولیاء حق الله، و صنف

اولیاء الله؛ و کلاهما يحسبان أنهما أولیاء الله. فأما ولی حق الله فرجل أفاق من سكرته. فتاب الى الله تعالى و عزم على الوفاء لله تعالى بتلك التوبة. فنظر الى ما يراد له في القيام بهذا الوفاء فاذا هي حراسه هذه الجوارح السبع... فصرفها من باله و جمع فكرته و همته في هذه الحراسه و لها عن كل شيء سواها، حتى استقام.» (ترمذی، ۱۴۲۲)

حکیم ترمذی در ادامه به توصیف مقام اولیاء الله می‌پردازد؛ از نظر ترمذی، ولی الله کسی است که در مرتبه خود ثابت است و یا به عبارت دیگر به مقام تمکین رسیده است. او فرایض دینی را ادا می‌کند و حدود را نگاه می‌دارد تا اینکه به واسطه ده خصلت، ولایت خداوند برای او به کمال می‌رسد. بنابر دیدگاه ترمذی، ولی الله در مقام بین یدی الله قرار دارد که در این مقام، جز به خدا به چیز دیگری نمی‌پردازد. ولی الله در قبضه تصرف خداوند است و بنابر گفته ترمذی چه حصنی نفوذناپذیرتر از قبضه خداوند؟ (همان)

ترمذی در بخش دیگری از کتاب ختم الاولیاء، بر اساس آیه «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» (شوری/۱۳)، اجتناب و اهتداء را دو مرتبه اصلی ولایت برمی‌شمرد. مهتدیان کسانی هستند که خداوند آن‌ها را از طریق توبه و انابه به سوی خودش هدایت می‌کند و آن‌ها از طریق مجاهده و اكتساب به مراتبی از ولایت نائل می‌گردند؛ اما مجتبیان، برگزیدگان درگاه حق‌اند که جذبه حق، شامل حالشان شده و به واسطه عنایت خاص پروردگار سیراستگمالی خود را طی می‌کنند. ترمذی معتقد است مجتبیان جهد و تلاش طریق را تجربه نمی‌کنند بلکه خداوند آن‌ها را به گونه‌ای جذب می‌کند که برگزیدگان انبیاء را بدان جذب کرد. ترمذی تأکید می‌کند که تربیت قلب و نفس مجتبی بر عهده خداوند است تا اینکه خداوند متعال او را به اعلی درجات اولیاء برکشد و به محل انبیاء در پیشگاه خود نزدیک کند. «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ. فالمجتبی هو عبد قد جذب الله تعالى قلبه اليه، فلم يعان جهد الطريق؛ و انما جذبه على طريق اصطفاء الانبياء... فلم يزل يتوكل تربيته، قلباً و نفساً حتى رقی به الى اعلی درجات الاولیاء و أدناه من محل الانبياء، بين يديه؛ و اما المهتدي بالإنابة، فهو عبد اقبل الى الله تعالى يريد صدق السعي اليه، حتى يصل اليه. فبذل اصدق الجهد؛ فهداه (الله) اليه لما كان منه من الإنابة» (همان)

ابوبکر کلابادی مراتب اولیاء را مشتمل بر دو مرتبه اصلی ولایت عامه و ولایت خاصه بیان می‌کند. ولایت عامه به عامه مؤمنین اختصاص دارد از آن جهت که به واسطه ایمان به خداوند از دشمنی با خداوند خارج شده‌اند؛ اما ولایت خاصه مختص بندگان برگزیده

خداوند است، کسانی که از پرداختن به هواهای نفسانی و آفات بشری محفوظ و مصون‌اند. بنابر دیدگاه کلابادی، وجه تمایز ولایت خواص از ولایت عوام، لزوم شناخت و آگاهی ولی از ولایت خویش است. ازجمله موضوعاتی که ذیل مبحث ولایت در متون عرفانی مطرح می‌شود این است که آیا ولی از ولایت خود اطلاع دارد یا خیر؟ از نظر کلابادی اولیایی که در مرتبه ولایت عامه هستند، غالباً نسبت به ولایت خویش شناخت و معرفت ندارند و چه بسا که ولایت آنان عیان و آشکار نباشد؛ اما آن دسته از بندگان برگزیده حق که جزء خواص اولیاء محسوب می‌شوند از ولایت خویش باخبرند و ولایت آنان علنی و آشکار است: «والولایة ولایتان: ولایة تخرج من العداوة و هی لعامة المؤمنین، فهذه لا توجب معرفتها و التحقق بها للأعیان، لكن من جهة العموم، فيقال: المؤمن ولی الله؛ ولایة اختصاص و اصطفاء و اصطناع و هذه توجب معرفتها و التحقق بها، ... و هذه هی خصوص الولاية من الله للعبد.» (کلابادی، ۱۹۳۳)

دیدگاه قشیری درباره طبقات اولیاء با آراء ترمذی و کلابادی و کاشانی مطابقت دارد با این تفاوت که وی عنوان خاصی برای این دو طبقه از اولیاء در نظر نمی‌گیرد: «استاد امام [ابوالقاسم] رحمه الله گوید: ولی را دو معنی است یکی آنکه حق سبحانه و تعالی متولی کار او بود چنانکه خبر داد و گفت: «و هو يتولى الصالحين» و یک لحظه او را به خویشتن باز نگذارد بلکه او را حق عز اسمہ در حمایت و رعایت خود بدارد؛ و دیگر معنی آن بود که بنده به عبادت و طاعت حق سبحانه و تعالی قیام نماید بر دوام و عبادت او بر توالی باشد که هیچ‌گونه به معصیت آمیخته نباشد.» (قشیری، ۱۳۷۴)

مجدوبان سالک و سالکان مجذوب، عنوان دو طبقه اصلی اولیاست که عزالدین محمود کاشانی در مصباح الهدایه بدان اشاره می‌کند. البته این تقسیم‌بندی برای آن دسته از اولیاء الهی است که به مرتبه ارشاد و هدایت سالکان و یا به قول کاشانی به مرتبه تکمیل ناقصان رسیده باشند. سالک مجذوب، کسی است که ابتدا سیر و سلوک خود را از طریق مجاهده با نفس و اکتساب مقامات عرفانی آغاز می‌کند و سپس جذبه‌های الهی در اثنای سلوک شامل حالش می‌شود؛ اما مجذوب سالک، آن بنده برگزیده‌ای است که جذبه‌های حق، پیش از سیر و سلوک، نصیب او شده است. (کاشانی، ۱۳۸۱)

پیش از کاشانی، مستملی بخاری تعبیر «برده و رونده» و میبیدی عنوان «روندگان و ربودگان» را در معنای مجذوبان سالک و سالکان مجذوب به کار برده‌اند. (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ج ۱) و (میبیدی، ۱۳۶۱: ج ۳ و ج ۴)

۲-۲. مراتب و طبقات اولیاء از دیدگاه مولانا

هرچند مولوی همانند اسلاف خویش به‌طور منسجم و مشخص درباره طبقات اولیاء سخن نمی‌گوید، اما با درکنار هم قراردادن مجموعه ابیات و سخنان وی، می‌توان طرح کلی از دیدگاه‌های مولوی درباره این مقوله به دست آورد. در این طرح هم الگوی حکیم ترمذی و هم الگوی هرمی هجویری مشاهده می‌شود که در ادامه این فصل، دیدگاه‌های مولوی درباره مراتب و طبقات اولیاء مطابق با دو الگوی گفته‌شده تحلیل و بررسی می‌شود.

۲-۲-۱. مراتب اولیاء بر اساس الگوی هجویری (الگوی هرمی)

مولوی در ابیاتی از دفتر دوم مثنوی با زبان رمز و با بهره گرفتن از تعابیر مطرح‌شده در آیه نور از قبیل: قنديل و مشکات، به تقسیم‌بندی مراتب اولیاء می‌پردازد. در این تقسیم‌بندی، «نور» رمزی از مرتبه ولی کامل است. اولیایی که در مرتبه پایین‌تر از ولی کامل‌اند، قنديل نام دارند؛ و مشکات مرتبه اولیای پس از قنديل است که مولوی خود را نیز جزء این مرتبه از اولیاء به شمار می‌آورد. اگرچه مولوی در این ابیات رمزگونه سخن می‌گوید اما اشاره صریح وی به طبقه طبقه بودن پرده‌های نور حق و قرارگرفتن عده‌ای از اولیاء در پس هر طبقه تا رسیدن به بالاترین مرتبه که مرتبه ولی کامل است، الگوی هرمی هجویری را به ذهن متبادر می‌کند. البته الگوی هرمی مولوی از برخی جهات با الگوی هرمی هجویری تفاوت دارد؛ به‌عنوان مثال: مولوی برخلاف هجویری و سایر عرفایی که به طبقه‌بندی هرمی اولیاء پرداخته‌اند، مراتب اولیاء را با اعداد از یکدیگر مشخص نمی‌کند به‌استثنای رأس هرم که مولوی نیز همچون هجویری و دیگر عرفا، آن را متعلق به یک ولی قلمداد می‌کند؛ و یا این که مولوی عنوان «امام حیّ قائم» را برای ولی کامل برمی‌گزیند درحالی که بر طبق الگوی هرمی هجویری بالاترین مرتبه اولیا، قطب یا غوث نامیده می‌شود.

پس به هر دوری ولیّ قائم است	تا قیامت آزمایش دائم است
...پس امام حیّ قائم آن ولی است	خواه از نسل عمر خواه از علی است

مهدی و هادی وی است ای راه جو	هم نهان و هم نشسته پیش رو
او چو نور است و خرد جبریل اوست	و آن ولی کم از او قنديل او است
و آنکه زین قنديل کم مشکات ماست	نور را در مرتبه ترتیهاست
ز آنکه هفصد پرده دارد نور حق	پرده‌های نور حق دان چندین طبق
از پس هر پرده قومی را مقام	صف صف‌اند این پرده‌هاشان تا امام

(مولوی، ۱۳۷۱)

البته القابی چون: غوث، قطب و ابدال که مرتبط با الگوی هرمی هجویری است به‌طور پراکنده در ابیات مثنوی مطرح شده است. (ر.ک مثنوی، د ۵، ب ۲۳۳۹ / د ۲، ب ۱۹۷۳ / د ۳، ب ۳۱۳۱ / د ۳، ب ۳۹۹۸)

۲-۲-۲. مراتب اولیاء بر اساس الگوی حکیم ترمذی

مولوی در مثنوی از دو طبقه از اولیاء با عنوان «حاملان و محمولان» یاد می‌کند که ویژگی‌ها و نحوه سلوک آنان با معیارهای ترمذی درباره طبقات اولیاء مشابهت دارد. تعبیر حامل و محمول در رساله قشیری نیز به نقل از ابوعلی دقاق روایت شده است: «المريد متحمل والمراد محمول.» (قشیری، ۱۳۷۴)

حاملان کسانی هستند که سلوکشان بر اساس مجاهده و کوشش است درحالی‌که سلوک محمولان مبتنی بر جذب و کشش الهی است. سالک تا زمانی که در مرتبه حاملی قرار دارد خود بار سلوک را بر دوش می‌کشد و به کسب مقامات و درجات معنوی می‌پردازد؛ اما هنگامی که به مقام محمولی رسید بار مجاهده و کوشش از او برداشته می‌شود و زین پس به قدم جذب و عنایت الهی طی طریق می‌کند. بنابر شرح استاد فروزانفر حامل در مقام تفرقه است و از این رو مجاهدات و اعمال را با تکلف انجام می‌دهد اما محمول در مقام جمع و در تصرف حق است و از این رو مجاهدت از وی ساقط شده است. (فروزانفر، ۱۳۸۸: ج ۲)

مولوی معتقد است سالک مبتدی باید از طریق مجاهده و کوشش زمینه دریافت جذبه‌های حق را در خود فراهم کند تا او را از مقام حاملی به مقام محمولی نائل گردانند.

چون اشارتهاش را بر جان نهی در وفای آن اشارت جان دهی

پس اشارت‌های اسرار‌ت دهد	بار بردارد ز تو کارت دهد
حاملی، محمول گرداند تو را	قابلی، مقبول گرداند تو را
قابل امر و بی قائل شوی	وصل جویی بعد از آن واصل شوی

(مولوی، ۱۳۷۱)

برطبق آیه اول سوره اسراء، پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) در شب معراج، خود به آسمان‌ها عروج نکرد بلکه خداوند او را سوار بر مرکب آسمانی به آسمان‌ها برد. اولیاء محمول نیز پس از آنکه به نهایت مجاهده رسیدند، جذبه و کشش غیبی همچون مرکب آسمانی برای آن‌ها فرا می‌رسد و آنان را در سیر مدارج کمال با خود می‌برد. در این مرحله ولی محمول قابلیت هدایت و رهبری مریدان را پیدا می‌کند و به واسطه رفعت مقام قدرت تصرف در اجزای هستی را خواهد داشت.

و آنک پایش در ره کوشش شکست	در رسید او را براق و بر نشست
حامل دین بود او محمول شد	قابل فرمان بد او مقبول شد
تاکنون فرمان پذیرفتی ز شاه	بعد از این فرمان رساند بر سپاه
تاکنون اختر اثر کردی درو	بعد ازین باشد امیر اختر او

(همان)

مولوی در ابیات دیگری از مثنوی تعبیر لوح حافظ و لوح محفوظ را معادل با حاملان و محمولان بیان می‌کند؛ لوح محفوظ آن عده از اولیاء هستند که از تحصیل و اکتساب فارغ شده و خود منبع حکمت گشته‌اند.

آن یکی ریگی که جوشد آب از او	سخت کمیاب است رو آن را بجو
منبع حکمت شود حکمت طلب	فارغ آید او ز تحصیل و سبب
لوح حافظ، لوح محفوظی شود	عقل او از روح، محظوظی شود

(همان)

مولانا همچون بسیاری از عرفا نقش کشش و جذبه الهی را در سلوک الی الله بسیار مهم و تأثیرگذار قلمداد می‌کند و به این مطلب که جذبه‌ای از جذبات حق برتر از عبادت جن و انس است، اعتقاد کامل دارد. وی در فیه ما فیه دراین‌باره می‌گوید: «امیدواریم که

حق تعالی حالتی پدید آورد که آن عنایت اوست که آن بالای هزار جهد و کوشش است که «لیله القدر خیرٌ من ألف شهر» (قدر/۳) این سخن و آن سخن یکی است که جذبه من جذبات الحق خیرٌ من عبادہ الثقلین؛ یعنی چون عنایت حق در رسد کار صدهزار کوشش کند و افزون. کوشش خوب است و مفید است، اما پیش عنایت چه باشد؟» (مولوی، ۱۳۹۳)

اگرچه مولوی برای جذبه و کشش اهمیت فوق العاده‌ای قائل است اما باور او متفاوت است از دیدگاه برخی عرفا نظیر حافظ شیرازی که معتقدند «کشش چو نبود از آن سو چه سود کوشیدن؟» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۳) مولانا برخلاف حافظ می‌گوید: «کوشش بیهوده به از خفتگی» (مولوی، ۱۳۶۴: د ۱، ب ۱۸۱۹) از نظر مولانا مجاهده، سنگ و وجود انسان را به لعل گران بها بدل می‌گرداند، بنابراین سالکان طریقت بایستی تا وصول به مقام فنا و آمادگی پذیرش انوار جذبات رب، بر مجاهده و کوشش پایبند باشند.

جهد کن تا سنگی ات کمتر شود	تا به لعلی سنگ تو انور شود
صبر کن اندر جهاد و در عنا	دم به دم می بین بقا اندر فنا
وصف سنگی هر زمان کم می شود	وصف لعلی در تو محکم می شود
... همچو چه کن خاک می کن گر کسی	زین تن خاکی که در آبی رسی
گر رسد جذبه خدا آب معین	چاه ناکنده بجوشد از زمین

(مولوی، ۱۳۷۱)

مولوی ولایت انبیاء را از نوع ولایت غیراجتهادی و مبتنی بر جذبه و عنایت الهی می‌داند که از این جهت توصیف مولوی درباره ولایت انبیاء معادل تعریف کاشانی از مجذوبان سالک است: «عنایت چیزی دیگر است و اجتهاد کاری دیگر. انبیاء به مقام نبوت به واسطه اجتهاد نرسیدند، آن دولت به عنایت یافتند، الا سنت چنان است که هر که را آن مقام حاصل شود، سیرت و زندگانی او بر طریق اجتهاد و صلاح باشد؛ و آن هم برای عوام است تا برایشان و قول ایشان اعتماد کنند زیرا نظر ایشان بر باطن نمی افتد و ظاهر بینند.» (مولوی، ۱۳۹۳)

۳. چگونگی دست یافتن به مراتب کمال

برطبق آنچه گفته شد، می توان این گونه نتیجه گرفت که وصول به عالی ترین مراتب کمال برای انسان، یا از طریق کسب و جهد و یا از طریق کشش و جذبه های الهی و یا هردوی آن ها محقق می شود. کمال اکتسابی نیز از دو طریق حاصل می شود: ۱- طریق تحصیل و تکرار ۲- مجاهده و تزکیه نفس (ر.ک میرباقری فرد، ۱۳۸۱)

تحصیل و تکرار، پایه و اساس علم تحصیلی یا علم تقلیدی است که انسان آن را از طریق آموختن از دیگران به دست می آورد. بنابر دیدگاه مولانا این شاخه از علم بر پایه ظن و گمان و مبتنی بر قیاس و استدلال است. علم تعلیمی، علم تقلیدی، علم گفتاری و علم حصولی معرف این نوع از علم در اندیشه و سخن مولانا است. (ر.ک د ۲، ب ۲۴۱۴-۲۴۱۵)

مجاهده و تزکیه نفس شیوه دیگری برای دست یافتن به کمال است که زمینه پذیرش علم تحقیقی یا علم شهودی را برای سالک فراهم می کند. علمی که از طرف خداوند، بدون واسطه بر قلب انسان وارد می شود. این نوع علم آموختنی نیست و از طریق اکتساب و اجتهاد به دست نمی آید، بلکه شرط اعطای این علم به انسان، تزکیه نفس و زدودن لوح دل از زنگار صفات بشری و هواهای نفسانی است. مولانا علم شهودی یا علم حضوری را علم کلی یا علم اصلی به شمار می آورد، علمی که به واسطه آن کشف معانی و حقایق میسر می شود و سایر علوم را جزء و فرع آن علم قلمداد می کند. (ر.ک مولوی، ۱۳۹۳) معرفت حاصل از این علم، معرفتی یقینی است که هیچ شک و تردیدی در آن راه ندارد. رسیدن به مراتب عالی کمال بدون دست یافتن به علم حضوری امکان پذیر نخواهد بود و ازاین رو انسان های کمال یافته از این نوع علم برخوردارند.

دستر صوفی سواد و حرف نیست	جز دل اسپید همچون برف نیست
زاد دانشمند آثار قدم	زاد صوفی چیست؟ آثار قدم

(مولوی، ۱۳۷۱)

مولانا گوش و چشم را به عنوان رمزی از علم حصولی و علم حضوری یا علم یقین و عین یقین به کار می برد؛ از آنجایی که علم حصولی یا علم تعلیمی از طریق شنیدن آموخته های دیگران به دست می آید، مولانا گوش را مظهر چنین علمی معرفی می کند؛ اما

هنگامی که سالک از طریق مجاهده به درک مقامات و احوال عرفانی نائل شود به جایگاهی خواهد رسید که چشمانش به نور حق بینا می‌شود و همه حجاب‌ها از برابر او کنار می‌رود.

چشم گفت از من شنو آن را بهل	هر جوابی کان ز گوش آید به دل
چشم صاحب حال و گوش اصحاب قال	گوش دلّاله است و چشم اهل وصال
در عیان دیده‌ها تبدیل ذات	در شنود گوش تبدیل صفات

(همان)

علم لدنی یا علم حضوری، علمی ذاتی است که جوشش آن از درون فرد است، برخلاف علم حصولی که دریافت آن از بیرون محقق می‌شود. مولانا و عرفای دیگری همچون نسفی، ذاتی بودن علم لدنی را با تمثیل کاریز یا چشمه‌ای که جوشش آب از درون آن است، بیان می‌کنند. مولوی در دفتر ششم مثنوی با استفاده از این تمثیل، به اثبات اصالت و برتری علم حضوری می‌پردازد. وی همچنین به منظور تبیین مزیت علم حضوری بر علم حصولی این تمثیل را بیان می‌کند که یک چاه آب شور در درون قلعه بهتر از صد رود آب شیرین بیرون از قلعه است؛ زیرا اگر قلعه به محاصره دشمن درآید، آب بر روی ساکنان قلعه بسته خواهد شد. در چنین شرایطی یک چاه آب در درون قلعه، حتی اگر آب آن شور باشد، بهتر از صد رود آب شیرین بیرون از قلعه است:

در زمان امن باشد بر فزون	قلعه را چون آب آید از برون
تا که اندر خونشان غرقه کند	چونکه دشمن گرد آن حلقه کند
تا نباشد قلعه را ز آن‌ها پناه	آب بیرون را ببرند آن سپاه
به ز صد جیحون شیرین از برون	آن زمان یک چاه شوری از درون

(همان)

مشابه این تمثیل را می‌توان در آثار عزیز بن محمد نسفی نیز مشاهده کرد؛ نسفی علم حصولی را به چاه خشکیده‌ای تشبیه می‌کند که آن را از بیرون آب کنند؛ چاهی که خود جوشش ندارد حتی اگر از آب پر شود، به‌زودی متعفن خواهد شد: «ای درویش! علم اولین و آخرین در ذات تو مکنون است. هرچه می‌خواهی، در خود طلب کن، از بیرون چه

می‌طلبی؟ علمی که از راه گوش به دل تو رسد همچنان باشد که آب از چاه دیگران برکشی و در چاه بی‌آب خود ریزی آن آب را بقایی نبود و با آنکه بقایی نباشد زود عفن شود و بیماری‌های بد از وی توگلد کند.» (نسفی، ۱۳۸۶)

داستان رومیان و چینیان یکی از معروف‌ترین حکایات تمثیلی مثنوی در بیان برتری علم شهودی بر علم حصولی است؛ مولانا خود در ابتدای این داستان می‌گوید:

ور مثالی خواهی از علم نهان قصه گواز رومیان و چینیان
(مولوی، ۱۳۷۱)

این داستان با جدال رومیان و چینیان بر سر مهارت در هنر نقاشی و تصویرگری آغاز می‌شود.

چینیان گفتند ما نقاش‌تر رومیان گفتند ما را کرو فر
(همان)

سرانجام، آزمونی برای نشان دادن مهارت نگارگری بین این دو گروه شکل می‌گیرد و پادشاه وقت، دو خانه مقابل هم را در اختیار هریک از این دو گروه قرار می‌دهد تا هر یک با خلق اثری شگرف، مدعای خود را به اثبات برساند. چینیان هرروز صدها گونه رنگ از خزانه پادشاهی طلب می‌کردند اما رومیان به جای پرداختن به رنگ و نقش و نگار تنها به صیقل زدن دیوار بسنده کردند:

رومیان گفتند نی‌لون و نه رنگ در خور آید کار را جز دفع زنگ
در فرو بستند و صیقل می‌زدند همچو گردون ساده و صافی شدند
(همان)

پس از آنکه هر دو گروه از کار خود فارغ شدند، پادشاه برای مشاهده نتیجه کار به نزد آنان آمد؛ ابتدا به خانه چینیان درآمد و در آنجا نقش و نگارهایی دید که به قول مولانا عقل و فهم را از سر آدمی می‌ربود. سپس به سوی جایگاه رومیان آمد. در همین لحظه رومیان پرده را بالا کشیدند؛ انعکاس نقاشی چینیان در آینه رومیان، جلوه‌ای بی‌بدیل در برابر چشم بینندگان پدیدار ساخت.

عکس آن تصویر و آن کردارها زد بر این صافی شده دیوارها
هرچه آنجا دید اینجا به نمود دیده را از دیده‌خانه می‌ربود
(همان)

مولانا در ادامه به رمزگشایی از عناصر این داستان می‌پردازد؛ رومیان، نماد گروهی از انسان‌های کمال‌یافته‌اند که بواسطه تزکیه نفس و زدودن دل از زنگار صفات بشری، روح و جان خویش را مستعد پذیرش اسرار و علوم ربّانی کرده‌اند؛ اما چنین مظهر کسانی هستند که از طریق تحصیل و تکرار به کسب علوم ظاهری می‌پردازند.

رومیان آن صوفی‌اند ای پدر بی ز تکرار و کتاب و بی‌هنر
لیک صیق کرده‌اند آن سینه‌ها پاک از آرزو و حرص و بخل و کینه‌ها
آن صفای آینه لاشک دل است کو نقوش بی‌عدد را قابل است
(همان)

ابیات پایانی این حکایت، توصیف «اهل صیقل» از زبان مولاناست؛ اهل صیقل در حقیقت انسان‌های کمال‌یافته‌ای هستند که از موهبت علم لدنی برخوردار شده‌اند. بنابراین نگاه مولانا اهل صیقل با وصول به مرتبه عین‌الیقین و رؤیت حق، به علوم اکتسابی یا به تعبیر مولوی به علوم قشری نیازی ندارند زیرا رسیدن به چنین مقامی انسان را از همه علوم بی‌نیاز می‌کند.

اهل صیق رسته‌اند از بو و رنگ هر دمی بیند خوبی بی‌درنگ
نقش و قشر علم را بگذاشتند رایست عین‌الیقین افراشتند
... گرچه نحو و فقه را بگذاشتند لیکن محو و فقر را برداشتند
تا نقوش هشت جنت تافته است لوح دلشان را پذیرا یافته است
صد نشان از عرش و کرسی و خلأ چه نشان بل عین دیدار خدا
(همان)

بحث و نتیجه‌گیری

شناخت طبقات و مراتب انسان‌ها، یکی از مهم‌ترین مباحث در حوزه انسان‌شناسی است. مولوی انسان‌ها را به سه گروه انبیاء و اولیا، مؤمنین، و آنان که حکم حیوان گرفته‌اند تقسیم می‌کند. برترین انسان‌ها، انبیاء و اولیاء هستند که ما در این مقاله عنوان «انسان‌های کمال‌یافته» را برای ایشان برگزیدیم. مولانا نیز همچون اسلاف خویش، قائل به تفاوت و

تفاضل مقام و مرتبه انسان‌های کمال یافته است. اگرچه اغلب عرفای پیش از مولانا، معتقد به فضیلت مطلق مقام انبیاء بر مقام اولیاء بوده‌اند، اما مولوی مانند پیشینیان خود به صراحت درباره نسبت میان مقام انبیاء و اولیاء اظهار نظر نمی‌کند. آنچه درباره نسبت میان مقام انبیاء و اولیاء در کلام مولانا به طور واضح نمود یافته است، برتری مقام و مرتبه پیامبر خاتم بر مقام همه انبیاء و اولیاست.

در سنت اول عرفانی، دو نوع طبقه‌بندی درباره مراتب و طبقات اولیاء، مطرح می‌شود؛ نوع اول، «طبقه‌بندی هرمی» است که بر اساس آن هریک از مراتب اولیاء با اعدادی از مراتب دیگر مشخص می‌گردد. نوع دوم طبقه‌بندی، طبقه‌بندی اولیاء بر اساس «ویژگی و نحوه سلوک اولیاء» است. در این نوع طبقه‌بندی اولیای الهی به دو مرتبه اصلی تقسیم می‌شوند؛ مرتبه اول، برگزیدگان حق‌اند که همواره عنایات و جذبه‌های خاص الهی مشمول حال ایشان می‌شود. مرتبه دوم، متعلق به آن گروه از انسان‌ها است که از طریق توبه و مجاهده به مراتبی از ولایت دست می‌یابند. نمونه الگوی هرمی هجویری در ابیاتی از دفتر دوم مثنوی مشاهده می‌شود که مولانا در این ابیات با زبان رمز به طبقات اولیاء اشاره می‌کند. مولوی در مثنوی از دو طبقه از اولیاء با عنوان «حاملان و محمولان» یاد می‌کند که ویژگی‌ها و نحوه سلوک آنان با معیارهای ترمذی درباره طبقات اولیاء مشابهت دارد. حاملان کسانی هستند که سلوکشان بر اساس مجاهده و کوشش است در حالی که سلوک محمولان مبتنی بر جذبه و کشش الهی است.

وصول به عالی‌ترین مراتب کمال برای انسان، یا از طریق کسب و جهد و یا از طریق کشش و جذبه‌های الهی و یا هر دوی آن‌ها محقق می‌شود. کمال اکتسابی نیز از دو طریق حاصل می‌شود: ۱- طریق تحصیل و تکرار ۲- مجاهده و تزکیه نفس. تحصیل و تکرار، پایه و اساس علم تحصیلی یا علم تقلیدی است که انسان آن را از طریق آموختن از دیگران به دست می‌آورد. مجاهده و تزکیه نفس شیوه دیگری برای دست یافتن به کمال است که زمینه پذیرش علم تحقیقی یا علم شهودی را برای سالک فراهم می‌کند. علمی که از طرف خداوند، بدون واسطه بر قلب انسان وارد می‌شود. شرط اعطای این علم به انسان، تزکیه نفس و زدودن لوح دل از زنگار صفات بشری و هواهای نفسانی است.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

سپاسگزاری

مقاله حاضر، تحت حمایت «کرسی مولوی پژوهی» وابسته به صندوق حمایت از پژوهشگران و فن آوران کشور (Iran National Science Foundation: INSF) است.

ORCID

Marzieh Kazemi		https://orcid.org/0000-0001-7125-2684
Sayed Ali Asghar Mirbagheri Fard		https://orcid.org/0000-0001-6044-471x
Tahereh Khoshhal Dastjerdi		https://orcid.org/0000-0002-1666-1183

منابع

- قرآن. (۱۳۸۷). ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
- ابن عربی، محیی الدین محمد. (۱۴۰۵ ه.ق). *الفتوحات المکیه*. تحقیق عثمان یحیی. چ ۲. بیروت: دارصادر.
- _____ (۱۳۷۰). *فصوص الحکم*. تصحیح ابوالعلاء عفیفی. تهران: انتشارات الزهرا.
- الترمذی، محمد بن علی. (۱۴۲۲ ق). *ختم الاولیاء*. تصحیح عثمان اسماعیل یحیی. بیروت: مهد الآداب الشرقيه.
- بقلی شیرازی، روزبهان. (۱۳۷۴). *شرح شطحیات*. تصحیح هانری کرین. چ ۳. تهران: کتابخانه طهوری.
- دهباشی، مهدی و میرباقری فرد، سید علی اصغر. (۱۳۹۳). *تاریخ تصوف* ۱. چ ۶. تهران: سمت.
- شهیدی، جعفر. (۱۳۷۳). *شرح مثنوی*. تهران: علمی و فرهنگی.
- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۶۱). *احادیث مثنوی*. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۶۶). *زندگانی مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی*. چ ۵. تهران: زوار.
- _____ (۱۳۸۸). *شرح مثنوی شریف*. چ ۱۴. تهران: زوار.
- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۶۱). *الرساله القشیریه*. ترجمه ابوعلی احمد عثمانی. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: علمی و فرهنگی.

- کاشانی، عزالدین محمود بن علی. (۱۳۸۱). *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*. چ ۶. تصحیح جلال‌الدین همایی. تهران: نشر هما.
- کلابادی، ابوبکر محمد. (۱۳۸۰ ق). *التعرف لـمذهب التصوف*. قاهره: مؤسسه النصر.
- مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد. (۱۳۷۳). *شرح التعرف لـمذهب التصوف*. چ ۲. تصحیح محمد روشن. تهران: اساطیر.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد. (۱۳۷۲). *مجالس سبعه*. چ ۲. تصحیح توفیق سبحانی. تهران: انتشارات کیهان.
- _____. (۱۳۹۳). *فیه ما فیه*. تصحیح بهمن نزهت. تهران: سخن.
- _____. (۱۳۷۱). *مثنوی معنوی*. تصحیح رینولد. ا. نیکلسون. تهران: پژوهش.
- میبدی، رشیدالدین ابوالفضل. (۱۳۷۱). *کشف الاسرار و عدّه الابرار*. تهران: امیرکبیر.
- میرباقری فرد، سیدعلی اصغر. (۱۳۹۱). *عرفان عملی و نظری یا سنت اول و دوم عرفانی*. پژوهش‌های ادب عرفانی، ۶(۲)، ۶۵-۸۸.
- _____. (۱۳۸۱). *طریق کمال در مثنوی مولوی*. نامه انجمن. (۵)، ۷۳-۸۸.
- نسفی، عزیز بن محمد. (۱۳۸۶). *انسان کامل*. تصحیح مازیان موله. تهران: انتشارات طهوری.
- _____. (۱۳۷۹). *بیان التنزیل*. تصحیح سیدعلی اصغر میرباقری فرد. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- _____. (۱۳۹۱). *کشف الحقایق*. تصحیح سید علی اصغر میرباقری فرد. تهران: سخن.
- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۷۱). *کشف‌المحجوب*. چ ۲. تصحیح وژو کوفسکی. تهران: کتابخانه طهوری.
- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۶۹). *مولوی نامه*. چ ۷. تهران: نشرهما.

References

- Quran. (2008). Translated by Nasser Makarem Shirazi
- Ibn Arabi, M. Al-Din. M. (1984). *Al-Futuh al-Makkiyya*. Research by Osman Yahya. Second Edition. Beirut: Dar Sad. [In Persian]
- _____. (N.D). *Fusoos-ul-Hikam*. Corrected by Abu al-'Ala Afifi. Tehran: Alzahra Publication. [In Persian]
- Al-Tirmidhi, M. Ibn. A. (2001). *Khatm Al-Auliya*. Edited by Osman Ismail Yahya. Beirut: The Cradle of Eastern Etiquette. [In Persian]
- Baqli Shirazi, R. (1995). *Sharh-e Shathiyat*. Edited by Henry Carbin. Third Edition. Tehran: Tahoori Library. [In Persian]
- Dehbashi, M., Mirbagheri Fard, S. A. A. (2014). *The History of Sufism (1)*. Sixth Edition. Tehran: Samat. [In Persian]

- Shahidi, J. (1994). *Description of Masnavi*. Tehran: Scientific and Cultural. [In Persian]
- Forouzanfar, B. Al-Zaman. (1982). *Hadiths of Masnavi*. Second Edition. Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- . (1987). *Life of Maulana Jalaluddin Mohammad known as Rumi*. Fifth Edition. Tehran: Zavar. [In Persian]
- . (2009). *Sharh Masnavi Sharif*. Fourteenth Edition. Tehran: Zavar. [In Persian]
- Meybodi, R. Al-Din. A. (1992). *Kashf Al-Asrar wa Uddat al- Abrar*. Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Mirbagheri Fard, S. A. A. (2012). Practical and Theoretical Mysticism or the First and Second Mystical Tradition. *Research in Mystical Literature*. 6(2). 65-88. [In Persian]
- . (2002). The path of perfection in Rumi's Masnavi. *Association Letter*, (5), 73-88. [In Persian]
- Nasfi, A. bin. M. (2007). *Ensane -e- Kamel*. Correction of Majiran Moleh. Tehran: Tahoori Publications. [In Persian]
- . (2000). *Bayan Al Tanzik*. Edited by Seyed Ali Asghar Mirbagheri Fard. Tehran: Association of Cultural Works and Honors. [In Persian]
- . (2012). *Kashf al- Haghayegh*. Edited by Seyed Ali Asghar Mirbagheri Fard. Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Hojviri, A. Ibn. U. (1992). *Kashf al-Mahjub*. Second Edition, Edited by Vzhukovsky. Tehran: Tahoori Library. [In Persian]
- Homayi, J. (1990). *Molavi Name*. Seventh Edition. Tehran: Publication. [In Persian]

استناد به این مقاله: کاظمی، مرضیه، میرباقری فرد، سید علی اصغر، خوشحال دستجردی، طاهره. (۱۴۰۰).
بررسی و تحلیل سیر مراتب انسان‌های کمال‌یافته در آثار مولانا. *متن پژوهی ادبی*، ۲۵(۹۰)، ۷-۳۰. doi:
10.22054/ltr.2020.42756.2702



Literary Text Research is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.